



Journal of Islamic Propagation

Volume 3 ● No 8 ● Autumn & Winter 2023

A Critical Examination of Ibn Taymiyyah's Narrative Reasons for the Lack of Absolute Infallibility of the Prophets and the Holy Prophet

Ali Akbar Alizadeh*

Abstract

Ibn Taymiyyah (661-728 A.H.), severely criticizing various denominations, does not accept the absolute infallibility of the prophets and, like Hashwiyah and some scholars of hadith, considers infallibility depending on receiving and preserving revelation. However, in other cases, he does not believe in the infallibility of the prophets before and after the Bi'tha and does not consider any difference between the Holy Prophet (Muhammad) and other prophets. He believes that what God has informed in his book and what has come from the Prophet is the repentance of the Prophets (pbuh) for the sins they have repented of. With this repentance, God raises their ranks and the infallibility of the prophets is that they confess their sins and mistakes. Regarding this claim, he refers to verses from the Qur'an about Adam, Noah, Abraham, Jonah, Josef, David, Solomon and the Holy Prophet, and argues that these prophets, according to the mentioned verses, have not been absolutely infallible. This article, via descriptive and analytical methods, while dealing with Ibn Taymiyyah's Quranic arguments and their critique and evaluation, tries to prove the absolute infallibility of the prophets, especially the Holy Prophet, by correct interpretation of the verses and removing the ambiguities and problems and witnessing the Qur'anic examples.

Keywords

Critical examination of the infallibility of the prophets, narrative reasons for the lack of infallibility, rejection of Ibn Taymiyyah's perspective, absolute infallibility of the prophets.

* Ph.D. in Theological Denominations, University of Religions and Denominations and a researcher at Islamic Sciences and Culture Academy, Research Center for Islamic Philosophy and Theology: alizadeh.aa110@gmail.com



بررسی انتقادی دلایل نقلی ابن تیمیه بر عدم عصمت مطلق پیامبران و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

علی اکبر علیزاده*

چکیده

ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ق)، با انتقادهای شدید به مذاهب مختلف، عصمت مطلق انبیا را قبول ندارد و همانند حشویه و برخی از اهل حدیث، عصمت را منحصر به دریافت، حفظ و ابلاغ وحی می‌کند؛ اما در غیر این مورد، به عصمت انبیا پیش و پس از بعثت قائل نیست و فرقی بین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر انبیا نمی‌گذارد. او بر این باور است که آنچه خداوند در کتابش به آن خبر داده و آنچه از رسول خدا رسیده، توبه انبیا علیهم السلام از گناهایی است که از آنها توبه کرده‌اند. با این توبه، خدا درجات آنها را بالا می‌برد و عصمت انبیا به این است که اقرار به گناهان و خطاها داشته باشند. وی بر این ادعای خود، آیاتی از قرآن را در مورد حضرت آدم، نوح، ابراهیم، یونس، یوسف، داود، سلیمان علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌آورد و استدلال می‌کند که این پیامبران، با توجه به آیات مذکور عصمت مطلق نداشته‌اند. این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی، ضمن پرداختن به استدلال‌های قرآنی ابن تیمیه و نقد و ارزیابی آنها، درصدد است با تفسیر صحیح آیات و رفع ابهامات و اشکالات و شاهد مثال‌های قرآنی، عصمت مطلق انبیا، به‌ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اثبات کند.

کلیدواژگان: بررسی انتقادی عصمت انبیا، دلایل نقلی عدم عصمت، رد ابن تیمیه، عصمت مطلق پیامبران.

* دکترای رشته مذاهب کلامی دانشگاه ادیان و مذاهب و محقق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی پژوهشکده فلسفه و کلام: alizadeh.aa110@gmail.com

مقدمه

مسئله عصمت انبیا، از جمله مسائلی است که مباحث بسیاری پیرامون آن در میان فرقه‌های اسلامی مطرح شده است. همه فرقه‌های مسلمان در عصمت انبیا در ابلاغ رسالت اتفاق نظر دارند؛ اما در عصمت انبیا پیش و پس از بعثت در غیر ابلاغ رسالت، اختلاف است. برخی متکلمان، به عصمت انبیا از کبایر و صغایر پیش از بعثت اعتقاد دارند و بعضی نیز تنها انبیا را از ارتکاب گناهان کبیره پیش از بعثت معصوم می‌دانند؛ نه ارتکاب گناهان صغیره. از نظر اهل سنت، انبیا از گناهان کبیره مطلقاً - چه به صورت عمدی و چه سهوی - معصوم‌اند؛ اما در گناهان صغیره، دو نظریه وجود دارد: برخی می‌گویند که انبیا از صغایر معصوم نیستند مطلقاً (چه به صورت عمدی و چه سهوی) (ر.ک: ابن جریر طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۱۹۱؛ همان، ج ۱۳، ص ۱؛ همان، ج ۱۶، ص ۲۲۴؛ ابن قتیبه، بی‌تا، ص ۴۰۲؛ تفتازانی، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۵۱). برخی دیگر معتقدند که تنها از صغایر به صورت عمدی معصوم‌اند؛ نه صغایر به صورت سهوی (بزدودی، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م، ص ۱۶۷).

اما در میان فرق اسلامی، سلفیه مانند حشویه و برخی از اهل حدیث، با دلایلی از قرآن (طه، آیه ۱۲۱؛ یوسف، آیه ۱۰۹-۱۱۰)، استدلال کرده‌اند که انبیا ضروری است که تنها در دریافت، حفظ و تبلیغ رسالت معصوم باشند و در غیر از موارد مذکور، عصمت ضروری نیست (آلوسی، بی‌تا، ج ۱۵-۱۶، در تفسیر سوره طه، ذیل آیه ۱۲۱، ص ۲۷۴).

ابن تیمیه، عالم سلفی و تأثیرگذار در اندیشه‌های اهل سنت با نظریات و انتقادات شدید به مذاهب مختلف، عصمت مطلق انبیا را قبول ندارد و همانند حشویه و برخی اهل حدیث، عصمت را منحصر به دریافت، حفظ و ابلاغ وحی می‌کند؛ اما در غیر این مورد، به عصمت انبیا پیش و پس از بعثت قائل نیست و فرقی بین نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر انبیا نمی‌گذارد. وی معتقد است کسی که قائل باشد به اینکه انبیا فقط از گناه کبیره معصوم‌اند، نه صغیره، کافر نیست؛ حتی سب و عقوبت هم ندارد؛ چنان‌که رافضه حکم به کفر آنان داده‌اند. وی قول کسانی را که قائل‌اند به اینکه انبیا از توبه از گناه معصوم‌اند، رد می‌کند و می‌گوید: آنها هیچ دلیلی از کتاب و سنت رسول خدا، همچنین امامی از سلف که قولشان را تأیید کند، ندارند. وی معتقد است که شیعه در ادعای عصمت دچار غلو شده و اولین کسی که چنین ادعایی کرده، عبدالله بن سبای یهودی بوده

که بعداً اسلام آورده است (ابن تیمیه، ۱۴۲۲ق، رساله فی التوبه، فصل رابعة). او معتقد است که انبیا علیهم السلام توبه را به تأخیر نمی انداختند؛ بلکه تسریع در آن داشتند. همچنین، اصرار بر گناه هم نداشتند؛ بلکه معصوم از آن بودند. کسی که زمان کمی توبه را به تأخیر انداخت، ذی النون رضی الله عنه بود که خدا گناهِش را پوشاند (همو، ۱۲۸۲ق/۱۳۲۱ش، ج ۲، ص ۳۹۶-۳۹۷؛ همو، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۳۰۹).

در باره پیشینه این بحث، باید گفت هیچ مقاله‌ای که به طور مستقل به دلایل نقلی ابن تیمیه پرداخته باشد، یافت نشده است. تنها مقاله‌ای که به این موضوع به طور مختصر پرداخته، مقاله‌ای است که نویسنده آن را در مجله علمی - پژوهشی سلفی پژوهی با عنوان «عصمت انبیا از منظر ابن تیمیه؛ نتایج و آثار» به چاپ رسانده است و فقط چند پاراگراف آن به این موضوع اشاره دارد. در این مقاله، در صدیم تا با رفع ابهامات و اشکالات ابن تیمیه و تفسیر صحیح آیات در مورد انبیای عظام، ثابت کنیم که آنها به طور مطلق معصوم بوده‌اند.

استدلال قرآنی ابن تیمیه بر عدم عصمت مطلق انبیا

به اعتقاد ابن تیمیه، سلف امت و ائمه آنها و کسانی که از آنها تبعیت می‌کنند، متفق‌اند بر اینکه آنچه خداوند در کتابش به آن خبر داده و آنچه از رسول خدا رسیده، توبه انبیا علیهم السلام از گناهانی است که از آنها توبه کرده‌اند. با این توبه، خدا درجات آنها را بالا می‌برد. پس، خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد و عصمت انبیا به این است که اقرار به گناهان و خطاها داشته باشند. بنابراین، غیر از انبیا، گناه و خطا بر آنها ممکن است؛ بدون اینکه توبه کنند؛ اما انبیا علیهم السلام را خداوند جبران می‌کند. پس، آنها را می‌بخشد و آگاهشان می‌کند؛ چنان‌که خداوند تعالی در سوره حج (آیات ۵۲-۵۳) فرمود:

«وپیش از تو نیز هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم، جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود، شیطان در تلاوتش القای شبهه می‌کرد. پس، خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد، محو می‌گردانید. سپس، خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است. تا آنچه را شیطان القا می‌کند، برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و نیز برای سنگدلان، آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند» (ابن تیمیه، ۱۴۲۲ق، همان).

خدای تعالی قصه آدم، نوح، داود، سلیمان، موسی و غیر اینها را ذکر کرد؛ چنان‌که به برخی از آنها در آنجا که توبه و استغفار انبیا را ذکر کردیم، اشاره کرده است؛ مثل گفته خداوند در آیه ۳۷

بقره که فرمود: «سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و خدا بر او ببخشود» (ابن تیمیه، همان).

یا چنان که نوح گفت: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم» (هود، آیه ۴۷).
حضرت ابراهیم نیز گفت: «پروردگارا! روزی که حساب بر پا می‌شود، بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای» (ابراهیم، آیه ۴۱).
همچنین، گفت: «و پروردگاری که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشاید» (شعراء، آیه ۸۲).

خداوند سبحان فرمود: «پس، بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی و برای مردان و زنان باایمان، طلب مغفرت کن...» (محمد، آیه ۱۹).
و نیز فرمود: «و ذوالنون را یاد کن؛ آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم، تا در دل تاریکی‌ها ندا در داد که: معبودی جز تو نیست. منزهی تو. راستی که من از ستمکاران بودم. پس، دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم» (انبیاء، آیه ۸۷-۸۸).

همچنین، فرمود: «و داود بنده ما را که دارای امکانات متعدد بود، به یاد آور. آری، او بسیار بازگشت‌کننده به سوی خدا بود. ما کوه‌ها را با او مسخر ساختیم که شامگاهان و بامدادان، خداوند را نیایش می‌کردند» (ص، آیه ۱۷-۱۸).
و نیز فرمود: «و داود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم. پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رو در افتاد و توبه کرد. و بر او این [ماجرا] را بخشودیم و در حقیقت، برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود» (ص، آیه ۲۴-۲۵).

در ادامه، فرمود: «و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکنیدیم. پس، به توبه باز آمد. گفت: پروردگارا! مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد. در حقیقت، تویی که خود بسیار بخشنده‌ای» (ص، آیه ۳۵-۳۴).

نقد شواهد قرآنی ابن تیمیه بر عدم عصمت مطلق انبیا

پیش از تمسک به ظاهر آیات قرآن، توجه به این نکته ضروری خواهد بود که چون بین عقل و

وحی تنافی وجود ندارد، لازم است آیات به گونه‌ای معنا شوند که با حکم قاطع عقل، تعارض نداشته باشند.

این اصل کلامی، ریشه در صفات الهی، از جمله علم، قدرت و حکمت آفرینش، حکمت تشریح و بالأخره تنزیه خداوند از هرگونه قبح، ظلم و عبث دارد. اگر رسولی در دریافت یا رساندن وحی خطا کند، جهل یا عجز یا ناشایستگی در کار ربوبی را نشان خواهد داد؛ بلکه اگر پیامبری ضرورتاً معصوم نباشد، یا در هدایت وی اشتباه عمدی یا سهوی رخ خواهد داد و یا دست کم امت اعتماد لازم را در خصوص پیامبری او یا الهی بودن همه تکلیف و پیام‌هایش را نخواهند داشت. در قسم اول، اغرا به جهل و گمراهی مردم و در صورت دوم، لغو و عبث لازم می‌آید و ساحت مقدس ربوبی از هر دو امر، منزه است (ر.ک: هادوی تهرانی، ۱۳۷۷ش، ص ۸۱).

در اینجا به تفصیل، دلایل نقلی ابن تیمیه در باره عدم عصمت مطلق انبیا بررسی شده، به نقد و پاسخ آنها پرداخته می‌شود:

۱. بررسی آیات ۵۲-۵۴ سوره حج و نقد آن

این آیات که ابن تیمیه نیز در باب توبه انبیا به آن تمسک کرده، از مهم‌ترین دستاویزهای قائلان به عدم عصمت مطلق انبیاست. مستشرقان نیز برای تشکیک در صدق وحی، این آیات را مطرح کرده و گویا القای شیطان در آرزوهای پیامبران را به معنای دخالت شیطان در کار وحی گرفته‌اند و در حقیقت، می‌خواهند عصمت پیامبران را در تلقی و ابلاغ وحی نفی نمایند. در بعضی از کتب اهل سنت، روایت عجیبی از ابن عباس نقل شده مبنی بر اینکه این آیات پس از جریانی که به «افسانه غرانیق» معروف شد، نازل شده است که طی آن، شیطان در کار ابلاغ وحی دخالت نمود و آیاتی شیطانی را بر زبان پیامبر ﷺ جاری ساخت (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۴، ص ۱۴۰). یا منظور آنان این است که شیطان در قلوب پیامبران وسوسه کرده و عزم ایشان را سست می‌نماید تا دست از هدایت قومشان بردارند و آنان را قومی غیرقابل هدایت بدانند؛ در حالی که مسلماً منظور آیه، چنین معنایی نیست؛ چنان که خداوند به صراحت القائنات را از ساحت مقدس انبیا و حتی بندگان شایسته نفی می‌نماید (حجر، آیه ۴۲؛ ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۴، ص ۱۳۶؛ سبحانی، بی تا، ج ۴، ص ۴۴۲).

بنابراین، تفسیر صحیح آیات فوق، چنین است:

در هر برهه‌ای که پیامبران برای هدایت بشر ارسال می‌شدند تا آیات الهی را برای مردم بیان کنند، همیشه شیطان‌هایی از جن و انس قصد داشتند مزاحم دعوت آنان شوند و مطالبی را برای انحراف مردم القا کنند تا تبلیغ هدایت‌بخش پیامبران را بی‌اثر نمایند. آنها می‌خواستند مردم را گمراه کنند و به مخالفت با انبیا برانگیزانند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۴، ص ۱۳۶؛ سبحانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۴۲)؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «به ایشان وعده می‌دهد و آرزوهایشان را می‌دهد و شیطان جز گمراهی وعده‌ای به ایشان نخواهد داد» (نساء، آیه ۱۲). در این آیات، خداوند می‌فرماید: ما هم در مقابل این فعالیت‌های شیطانی، دست‌بسته نیستیم و به یاری پیامبران و مؤمنان می‌شتابیم و آنان را غلبه می‌دهیم.

۲. بررسی آیات بقره: ۳۵ و ۳۷، اعراف: ۱۹ و ۲۴، طه: ۱۱۵-۱۲۳ مربوط به حضرت آدم علیه السلام و نقد آن ظاهر این آیات، بر فریب خوردن آدم از شیطان و عصیان و گمراهی او دلالت می‌کند و در نتیجه، بیانگر عدم عصمت اوست و ابن تیمیه نیز به آن تمسک می‌جوید؛ برای مثال، در آیه ۱۲۱ سوره طه آمده است: «سرانجام هر دو، از آن درخت خوردند و عورت‌هایشان به ایشان نمودار شد و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خودشان بچسباندند. آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و از راه برفت.»

این آیه شریفه و آیات دیگری که در باره حضرت آدم علیه السلام و همسرش حوا در قرآن کریم مبنی بر رانده شدن آنها از بهشت بیان شده، مهم‌ترین دلیلی است که برخی از اهل سنت دلیل بر نفی عصمت انبیا در غیر وحی قرار داده و صدور معصیت را از رسل و انبیا جایز دانسته‌اند (سبحانی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۱۹).

پیش از بررسی و تحلیل این آیات، ذکر این نکته لازم است که امر و نهی، بر دو نوع است: **الف. امر و نهی تکلیفی:** در این امر و نهی، مولا از مقام ولایت خود بر بندگان دستور صادر می‌کند که چنین کاری را نکنید یا بکنید و بندگان باید به این‌گونه اوامر و نواهی متعبد شوند و حتماً آن کار را ترک کرده و یا انجام دهند.

ب. امر و نهی ارشادی: در این نوع، مولا بر کرسی قدرت و حکومت تکیه نکرده است که این دستور را صادر کند؛ بلکه صرفاً مصلحت حقیقی انسان را در نظر گرفته و از باب راه‌گشایی و دل‌سوزی، به انجام کاری یا ترک کاری دستور داده است. البته امر و نهی ارشادی، بر دو قسم

است:

۱. ارشادی محض که در انجام آن، هیچ‌گونه حتمیت و قصد تعبدی معتبر نیست؛
۲. ارشادی همراه با مولویت: مثل مستحبات که علاوه بر ارشادی بودن، نوعی امر مولایی نیز در ضمن آن به چشم می‌خورد و قصد تعبد، از لوازم معتبر آن است و بدون تعبد، هیچ اثری ندارد.

بعد از ذکر این توضیح، گفتنی است نهی را که خدای حکیم برای حضرت آدم صادر نمود، ارشادی محض است که فقط همانند افراد خیرخواه، دلسوز و نیک‌اندیش، لوازم و واکنش کردار او را گوشزد کرده است که اگر حضرت آدم امر خدای حکیم را اطاعت می‌کرد و از آن میوه ممنوع نمی‌خورد، ارمغانی برای مولای خود نبرده بود؛ چون خداوند دستوری داده بود که آدم موظف نبود آن را اطاعت کند. اولین ارمغانی که اطاعت فرمان خدا برای آدم می‌توانست داشته باشد، آن بود که در بهشت از همه امکانات آسایشی برخوردار شود و با نادیده گرفتن فرمان خدا، از موقعیت فراهم‌آمده محروم گشت و هیچ‌گونه هتک حرمتی نسبت به مولا صورت نگرفته است تا به آن معصیت اطلاق شود. ارشادی بودن نهی را آیات ۱۱۷-۱۱۹ سوره طه پیش از این آیه شریفه تأیید می‌کند؛ زیرا این آیات، هرگز در صدد بیان مؤاخذه نیست؛ بلکه در صدد بیان واکنش طبیعی عمل خوردن از میوه ممنوعه است که همان محروم شدن از نعمت‌هاست. اگر نهی خدا مولوی بود، باید تبعات و لوازم آن، به وسیله توبه از بین برود؛ در صورتی که می‌بینیم آدم و حوا توبه کردند و توبه آنها قبول شد؛ ولی تبعات آن (خروج از بهشت)، از بین نرفت.

بنابراین، لغزش هیچ‌گاه ملازم با «ذنب» و «گناه» نیست و هر نوع مخالفت و پیروی نکردن، عصیان و اطاعت نکردن به معنای اصطلاحی (جرم و گناه) نیست. آنجا که انسان به سخن ناصح مشفق گوش فرا ندهد و دچار مشقت و زحمت در زندگی شود نیز «لغزش» صدق می‌کند. همچنین، لغزش در زندگی، منحصر به مخالفت با اوامر مولوی نیست؛ بلکه آنجا که دستور بزرگ‌تر را که جنبه ارشادی و عنوان پند و اندرز دارد، گوش ندهد و با ضررهایی روبه‌رو گردد نیز لفظ لغزش و عصیان صدق می‌کند (سبحانی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۲۲-۱۲۶، با تلخیص؛ طباطبائی، ۱۳۸۶ش، ج ۱۴، ص ۳۰۶-۳۰۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۳، ص ۳۲۳-۳۲۴؛ طبرسی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۷).

پس، اولاً، نهی در آیات، نهی ارشادی است؛ نه مولوی و تحریمی. زبان این نهی، زبان

ناصح مشفق است که از عاقبت عمل خبر می‌دهد و عدم انجام امر ارشادی یا ارتکاب نهی ارشادی، خللی به عصمت وارد نمی‌سازد. ثانیاً، با فرض اینکه امر و نهی در آیات، مولوی باشند، غیرالزامی و تنزیهی هستند که از آن، به «ترک اولی» تعبیر می‌شود و ارتکاب آن، گناه مطلق مصطلح شمرده نشده؛ بلکه گناه نسبی به حساب می‌آید؛ یعنی شایسته نبود چنین عملی از چنان شخصی صادر شود و به قول مشهور: «حسنات الأبرار سیئات المقربین». ثالثاً، آنچه مخالف مقام عصمت است، عصیان یک انسان مکلف است؛ در حالی که حضرت آدم علیه السلام در زمان و مکانی بوده که عالم تبلیغ و تشریح و تکلیف نبوده است؛ بلکه بعد از هبوط و سکونت بر روی زمین و تشریح شرایع و انزال کتب، تکلیف الهی شروع شده است. پس، مخالفت‌های پیش از شریعت نمی‌تواند ناقض مقام عصمت باشد (ر.ک: سبحانی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۱۸۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۱۳۶).

۳. بررسی آیه مربوط به حضرت نوح علیه السلام و نقد آن

در آیه ۴۷ سوره هود، حضرت نوح علیه السلام از اینکه تقاضایی کرده که از آن آگاه نبود، عذرخواهی می‌کند. همچنین، از خداوند تقاضای غفران و بخشش و رحمت می‌نماید و نیز می‌گوید اگر مرا مورد مغفرت و رحمت قرار ندهی، زیانکار خواهم بود. حال، پرسش این است که اگر نوح معصوم بوده، پس چرا تقاضای نابجایی از خداوند نموده است تا مورد عقاب خداوند قرار گرفته و ناگزیر به عذرخواهی و استغفار شود؟

در پاسخ باید گفت که این کلام حضرت نوح علیه السلام (و ان لا تغفرلی و ترحمنی اکن من الخاسرین)، کلامی است به صورت توبه؛ ولی در حقیقت، شکرگزاری است در برابر نعمت‌هایی که خدا به او ارزانی داشته و او را علم و ادب آموخته است؛ زیرا نوح به خداوند پناه می‌برد و خود این، بازگشت به خدا و لزوم طلب مغفرت و رحمت خداست؛ یعنی طلب آنکه موجبات لغزش و هلاکت آدمی را پوشیده دارد و عنایتش شامل حال او گردد. پس، مقصود نوح از این کلام، آن است که اگر مرا از لغزش‌ها پناه نداده بودی، ضرر کرده بودم و این خود، ثناخوانی و شکرگزاری در برابر صنع جمیل الهی است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۴۱).

پاسخ دیگر، از سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ ق) است که معتقد است در آیه «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ

صالح»، ضمیر «هاء» لزوماً به پرسش برنمی‌گردد؛ بلکه مرجع ضمیر، فرزند بود. فرض جمله چنین است: «إِنَّ ابْنَكَ ذُو عَمَلٍ غَيْرِ صَالِحٍ؛ پسرت دارای عملی ناشایست است» که در آن، مضاف حذف و مضاف‌الیه به جای آن قرار گرفته است (سید مرتضی، ۱۳۶۷ش/۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ص ۵۷).

به باور سید مرتضی، مانعی ندارد که نوح ﷺ از پرسش بدون علم، نهی شده باشد؛ با اینکه این پرسش، از او صادر نشده است. همچنین، امکان دارد که حضرت نوح ﷺ با وجود عدم چنین خواهشی، استعاذه جسته و آعوذ بالله گفته باشد؛ همچنان‌که در آیه «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»، پیامبر از شرک و کفر نهی شده است؛ هرچند آن عمل از حضرت سر نزنده است. نوح ﷺ نجات فرزندش را به شرط وجود مصلحت و نه به طور قطع و جزم خواسته است و چون خداوند فرمود که مصلحت در نجاتش نیست، پس این بیان، از پاسخ و مقتضای پرسش فراتر نمی‌رود (همان؛ همو، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۵۰۴)؛ اما اینکه خداوند فرمود: «إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»، به این معناست که از جاهلان مباش. بدون شک، اندرز خداوند متعال او را از جهل بازداشته و از ارتکاب آن دور می‌دارد (همو، ۱۳۶۷ش/۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ص ۵۹).

۴. بررسی آیات مربوط به حضرت ابراهیم ﷺ و نقد آن

«فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ؛ پس، نظری به ستارگان افکند و گفت: من کسالت دارم» (صافات، آیه ۸۹-۸۸).

وقتی قوم ابراهیم ﷺ از آنها می‌خواستند که با آنان به خارج شهر بیایند، او نگاهی به ستارگان افکند و گفت که من بیمارم؛ درحالی‌که حضرت بیمار نبود. آیا این دروغ نیست؟ و اگر هست، آیا با مقام عصمت در تضاد نمی‌باشد؟

در پاسخ باید گفت حضرت ابراهیم ﷺ در اینجا برای حفظ جان خود، توریه کرده است؛ یعنی کلام صادقی را بر زبان جاری کرده است؛ ولی مخاطب معنایی غیر آنچه منظور متکلم بوده را فهمیده است. به همین جهت، امام صادق ﷺ در پاسخ به این اشکال فرموده است: «حضرت بیمار نبود، دروغ هم نگفت؛ بلکه منظور ایشان این بود که بیمار می‌شوم؛ یعنی از طریقه علم نجوم محاسبه کرد و سرگذشت امام حسین ﷺ را در آینده دانست و بیان داشت که من از آنچه بر سر حسین ﷺ خواهد آمد، بیمارم و در پی این امر، خود را از آنان حفظ نمود تا به

هدف والای خویش، یعنی در هم کوبیدن بت‌ها برسد» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۲۰۴).
 یا زمانی که قوم ابراهیم به او گفتند: «أ أنت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم قال بل فعله کبیرهم
 هذا فسئلوهم ان كانوا ینطقون؛ ای ابراهیم! آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟ گفت: نه؛ بلکه آن را
 این بزرگ‌ترشان کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آنها بپرسید» (انبیا، آیه ۶۲-۶۳). مراد ابراهیم از
 کبیر، بت بزرگ بود. این نسبت، بدون شک، یک نسبت دروغ است؛ زیرا ابراهیم بت‌ها را
 شکست و نسبت دادن شکستن به جسمی که قادر به آن کار نیست، چیزی جز کذب نیست (سید
 مرتضی، ۱۳۶۷ش/۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ص ۶۵).

در پاسخ باید گفت که در این آیه، کلام، مشروط است، نه مطلق؛ زیرا ابراهیم فرمود: «ان
 كانوا ینطقون». روشن است که بت‌ها سخن نمی‌گویند و تکلم برای آنها محال است. مراد
 ابراهیم علیه السلام از این گفته، آگاه کردن و توبیخ قومش بود و مقصودش تقبیح پرستش چیزی بوده که
 توان چنین شنیدن، دیدن، سخن گفتن و دفاع از خود را نداشته‌اند. بنابراین، فرمود: اگر این بت‌ها
 سخن می‌گویند، شکننده بت‌ها نیز بوده‌اند؛ چون کسی که می‌گوید، می‌تواند کاری نیز انجام
 دهد و چون سخن گفتن آنان محال گردید، دانسته می‌شود که فعلشان نیز محال است و چیزی
 که این دو امر از او محال گردید، روا نیست که معبود و مورد پرستش باشد و کسی که آنها را
 پرستد، گمراه و گمراه‌کننده است (همان).

با این همه، ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم (۶۹۱-۷۵۱ق) و نیز محمد بن عبدالوهاب می‌گویند
 که حضرت ابراهیم علیه السلام در طول عمرش سه بار دروغ گفته است (ابن تیمیه، ۱۲۸۲ق/۱۳۲۱ش، ج ۲،
 ص ۴۲۸؛ همو، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ابن قیم جوزی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ عبدالغفار، شرح
 کتاب التوحید، ج ۱، ص ۳۹۲). آیا این سخن آنها با آنچه خداوند در باره این پیامبر بزرگ گفته است،
 منافات ندارد؛ آنجا که فرمود: «وَ اِذِ ابْتَلٰی اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
 اِمَامًا قَالِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ» (بقره، آیه ۱۲۴).

مراد از کلمه «ظالمین» در این آیه، هر کسی است که حتی یک ظلم، آن هم بسیار کوچک
 انجام داده باشد - شرک باشد یا معصیت، در تمام عمرش باشد یا توبه کرده باشد - هیچ کدام از
 آنها نمی‌توانند امام شوند. پس، امام، کسی است که کوچک‌ترین ظلمی انجام نداده باشد
 (طباطبایی، ۱۳۷۳ش، ج ۱، ص ۴۱۵).

۵. بررسی آیات مربوط به حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و نقد آن

قائلان به عدم عصمت انبیا، به آیات ۱۰۹ و ۱۱۰ یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بر معصوم نبودن انبیا استدلال کرده‌اند؛ زیرا می‌گویند ضمائر در عبارت «وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا» به «الرسال» برمی‌گردد. در این صورت، مفاد آیه این طور می‌شود که رسولان و انبیای الهی، قوم خود را انذار کردند؛ ولی قومشان با آنها به شدت مخالفت کردند. این رسولان، قوم خویش را همچنان دعوت می‌کردند و مردم نیز همچنان لجاجت می‌نمودند. آنان مردم را به عذاب خدا انذار کردند؛ ولی اینان نمی‌پذیرفتند، تا آنکه رسولان از ایمان آوردن قوم خود مأیوس شدند [و یا نزدیک بود مأیوس شوند]؛ یعنی معنای آیه چنین می‌شود: «رسولان گمان کردند که دروغ گفته‌اند؛ در نصرت و یاری‌ای که از جانب خدا به مؤمنان و در هلاکت و نابودی که به کافران وعده داده‌اند.» چنین گمانی به خدای متعال، اعتقاد باطلی بوده و با عصمت سازگاری ندارد (سبحانی، بی‌تا، ج ۵، ص ۹۷-۹۸). البته اینان بحث در آیه شریفه را به همه انبیا، از جمله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جاری می‌کنند و فقط آنها را در دریافت وحی معصوم می‌دانند.

یکی از پاسخ‌های مناسب و موافق با ظاهر آیه این است که گمان مذکور در آیه شریفه، امری قلبی نیست که به قلوب رسولان رسیده و عارض شده باشد و آن را با تمام وجود و عقل‌های خود درک کرده باشند و بعد بخواهند به زبان‌شان چنین چیزی را بگویند؛ مانند سایر گمان‌هایی که به قلوب بشری رسیده و موجب می‌شود که به زبان آورده و ضرر فکری و عملی برایشان داشته باشد؛ بلکه مقصود این است که حوادث و پیشامدهای شدید و سختی که برای رسولان از طرف کافران پیش آمد، به حدی بود که موجب گردید به زبان تکوینی حکایت کنند از اینکه نصرت و یاری که وعده داده شده، درست نباشد و فرق است بین کسانی که گمان می‌کنند وعده الهی برای نصرت و یاری رساندن، وعده دروغی بوده و بین کسانی که به خاطر شداید و حوادث ناگوار و سخت، آنچه در ابتدا به فکرشان می‌رسد، این است که خبر و اثری از وعده الهی نیست (همان، ص ۱۰۱-۱۰۴).

«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَىٰ بَرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصَّرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف، آیه ۲۴).

با نگاهی سطحی به این آیه، تصور می‌شود که حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام نیز به زلیخا تمایل پیدا کرد و به گناه نزدیک شد؛ درحالی‌که این امر، با مقام عصمت سازگار نیست؛ اما باید توجه

داشت که تمایل یوسف، با «لو» شرطیه که حاکی از عدم وقوع فعل است، آمده است؛ یعنی اگر برهان پروردگار خود را ندیده بود، به زلیخا تمایل پیدا می‌کرد. از این رو، وقتی مأمون از امام هشتم علیه السلام در باره این آیه پرسید، امام رضا علیه السلام «برهان» موجود در آیه را به «عصمت» معنا کرده و فرمود: «لکنه کان معصوماً والمعصوم لا یتهم بذنب ولا یأتیه»؛ یعنی یوسف، معصوم است و معصوم اراده گناه نمی‌کند و به جانب آن نمی‌آید. سپس، ایشان ادامه داد: «پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام فرمود: زلیخا به جانب یوسف گرایش پیدا کرد؛ اما یوسف اراده داشت اصلاً نزدیک گناه نرود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۸۲).

واژه هم (قصد کردن)، از نظر لغوی، معانی مختلفی دارد؛ مانند: عزم کردن و اراده انجام کار؛ خطور کردن چیزی به ذهن بدون اراده آن؛ مقاربه و نزدیکی؛ علاقه شدید (شهوت) و گرایش قلبی (سید مرتضی، ۱۳۶۷ش/۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ص ۹۶-۹۸).

با توجه به این معانی گسترده، سزاوار نیست که عزم بر قبیح (تصمیم به ارتکاب چنین گناه) را به پیامبر خدا نسبت داد. بنابراین، آن معنا را که سزاوار نیست، ترک کرده، به بقیه پرداخته می‌شود. اگر گفته شود: حمل به معنای عزم و اراده شود، باید گفت: هم، به معنای امری غیر قبیح است؛ یعنی زدن و دور کردن آن (زن) از خود (همان، ص ۹۸؛ همو، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۴۷۷). اگر گفته شود: بر اساس این تأویل، گفته خداوند متعال که فرمود: «لولا أن رأى برهان ربّه»، چه سودی دارد، درحالی که راندن آن زن از خود، طاعت به حساب می‌آید و نیازی به مشاهده برهان پروردگار نبود.

باید گفت: ممکن است آنگاه که یوسف اراده راندن و زدن زلیخا کرده بود، خداوند برهانی را به او نشان داد تا دریابد که اگر این کار را بکند، خانواده زن او را هلاک کنند یا اینکه زن ادعا کند که یوسف قصد انجام کار ناپسند داشته است و چون زلیخا از انجام آن پرهیز کرده، وی را زده است. بنابراین، خداوند با نشان دادن برهان، او را از قرار گرفتن در این فرجام ناخوشایند، یعنی کشته شدن یا متهم گردیدن، باز داشت و نجات داد (همان؛ همان، ص ۴۷۸).

۶. بررسی آیات مربوط به حضرت موسی علیه السلام و نقد آن

بر اساس آیات ۱۵ و ۱۶ سوره قصص، حضرت موسی علیه السلام به ظاهر فریب شیطان را خورد و مرتکب کردار شیطانی شد و به خودش ستم کرد؛ اما حقیقت، آن است که «ظلم» در این آیه به

معنایی غیر از معنای مصطلح آن است و ناظر به معنای لغوی آن، یعنی «قرار دادن یک شیء در غیر مکان خود» می‌باشد. از این رو، در این آیه، موسی از آمدن در شهر اظهار پشیمانی می‌کند؛ نه اینکه خود را از بابت کشتن شخص، ظالم قلمداد کند. پس، طلب آمرزش او نیز از خداوند، به معنای طلب درامان ماندن از دست دشمنان بوده است. همین معنا، از امام رضا علیه السلام نیز وارد شده است. مأمون در مورد معنای این آیه از امام رضا علیه السلام پرسید و ایشان این گونه پاسخ داد:

موسی علیه السلام فرمود: به درستی که من خودم را در جایی قرار دادم که نباید قرار می‌دادم؛ یعنی نباید به داخل این شهر وارد می‌شدم. پس، مرا ببخش؛ یعنی مرا از دشمنان خودت مخفی گردان؛ چراکه مرا پیدا کرده و می‌کشند. پس، خدا هم او را ببخشید؛ یعنی او را از دشمنان پنهان کرد (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۰).

ابن تیمیه در باره حضرت موسی علیه السلام در کتاب‌های مختلف خود با تعبیرهای مختلف می‌گوید که حضرت به هنگام قبض روح، سیلی محکمی بر صورت حضرت عزرائیل کوبید که باعث کوری او گردید و وقتی حضرت عزرائیل به سوی خدا بازگشت، عرض کرد: خدایا! مرا به نزد بنده‌ای فرستادی که قصد مردن ندارد» (ابن تیمیه، ۱۳۷۶ش/۱۹۹۷م/۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۷۲۱؛ ابن القیم الجوزی، بی تا، ج ۱، ص ۵۸؛ ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲۷، ص ۲۷۱).

در تحلیل این برخورد حضرت موسی علیه السلام، چند نکته به نظر می‌رسد:

اولاً، آیا این برخورد، خلاف شرع و عقل نیست؟ ثانیاً، آیا با مبانی توحیدی و آموزه‌های نبوت، سازگار است؟ ثالثاً، چرا ایشان تسلیم قضای الهی نشد و از آن سر باز زد؟ رابعاً، آیا به دلیل ترس از مرگ چنین کرد؟ در این صورت، چگونه با مقام نبوت جمع می‌شود؟ خامساً، آیا توحید ایشان در مسئله قضا و قدر زیر سؤال نمی‌رود؟ چنان‌که بنا بر تصریح قرآن، هرکه اجلس فرارسد، هیچ تأخیری در آن راه ندارد؛ آنجا که می‌فرماید: «يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (نوح، آیه ۴).

۷. بررسی آیات مربوط به حضرت داوود علیه السلام و نقد آن

قرآن در آیه ۲۰-۲۴ سوره ص می‌فرماید که بعد از داوری بین دو فرشته، داوود خطاب به یکی از آنها گفت: دیگری بر تو ستم کرده است. آنگاه گفت: بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می‌کند؛ جز کسانی که ایمان آورده‌اند. پس از نقل این حکایت، خداوند می‌فرماید که در این

حال، داوود متوجه شد که این جریان، امتحانی از ناحیه ما برای او بوده است و فهمید که اشتباه کرده است. بنابراین، از خداوند طلب آمرزش و مغفرت کرد. مخالفان عصمت انبیا می‌گویند: این آیه، دلیل بر آن است که بروز خطا و اشتباه نیز از پیامبران ممکن است و نمی‌توان آنها را به طور مطلق معصوم دانست.

در مقام پاسخ به این اشکال، برخی از مفسران می‌گویند که حضرت داوود مرتکب ترک اولی شد؛ چرا او بدون بازپرسی و تحقیق کامل، قضاوت کرد (فخر رازی، ۱۴۲۰/ق/۱۹۹۹م، ج ۲۶، ص ۱۹۳ و ۱۹۶).

امام رضا علیه السلام نیز با اشاره به آزمایشی بودن این جریان، بر مبرّا بودن داوود از لغزش و گناه تأکید کرده است. علی بن جهم، از امام رضا علیه السلام در مورد این آیه پرسید که لغزش حضرت داوود چه بود؟ امام فرمود: وای بر تو! حضرت داوود یقین کرد که خداوند دانشمند و داناتر از او نیافریده است. به همین سبب، خدا پیش او دو فرشته را برای قضاوت فرستاد. این قضاوت، فقط قضای امتحانی بود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۷۳ و ۴۷).

۸. بررسی آیات مربوط به حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و نقد آن

از جمله آیاتی که دستاویز مخالفان و ابن تیمیه (ر.ک: ابن تیمیه، ۱۲۸۲/ق/۱۳۲۱ش، ج ۲، ص ۴۳۲) قرار گرفته، آیات ابتدایی سوره فتح است که می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا؛ ما تورا پیروزی بخشیدیم، چه پیروزی درخشانی؛ تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تورا به راهی راست هدایت کند و تورا به نصرتی ارجمند یاری نماید.»

ظاهر آیات، بر این معنا دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله گناهی داشته و خواهد داشت و خداوند به وسیله صلح حدیبیه و فتحی که برای او حاصل شد، آنها را می‌آمرزد. به نظر می‌رسد که این معنا کاملاً و صد در صد اشتباه است. کلمه «تأخّر»، غیر از «تأتی» است. «ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر» نیست که به معنای گناهان گذشته و آینده باشد؛ بلکه به این معناست که گناهی مقدم شده و تأخیر افتاده. این تأخیر افتاده، مربوط به زمان گذشته است، نه به زمان آینده. کلمه «تأخّر» هم فعل ماضی است، نه فعل مضارع که بگوییم «تأخّر» به معنای آینده است. کمتر دیده شده که مترجمان به این نکته توجه کنند. غالباً به همین شکل معنا کرده‌اند.

در باره این آیه، باید دقت کرد که اکثریت مفسران بر این عقیده‌اند که این آیه، در قضیه صلح حدیبیه نازل شده است. بعضی هم می‌گویند که در مورد فتح مکه است. اینجا خداوند در قرآن می‌فرماید: ما در این جنگ (حدیبیه یا فتح مکه)، فتح مبینی را باز کردیم، تا اینکه بخشیده شود. کلمه «لام»، تعلیلی است؛ یعنی «غفران ما تقدّم من الذنب و ما تأخّر»، یک تناسبی با فتح دارد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه (۱۳۶۰-۱۲۸۱ش) می‌گوید: هنگامی که واژه «ذنب» به گوشمان می‌خورد، همواره و بلافاصله گناه به ذهن ما خطور می‌کند و حال آنکه معنای واقعی ذنب، گناه نیست؛ بلکه آثار سوء است. از کلمه «غفران» هم معمولاً معنای بخشش را استفاده می‌کنیم و حال آنکه معنای غفران، پوشش است، نه بخشش. از این رو، در اینجا خدا در قرآن می‌فرماید: ای پیامبر! ما فتح مبینی را نصیب تو کردیم، تا ببوشانیم برای تو آنچه را از آثار سوء مقدم شده و آنچه تأخیر افتاده. خدای عالم نعمتش را با این کار، بر شما تمام کرده است.

در اینجا با توجه به قضیه صلح حدیبیه یا فتح مکه، مراد از این «ذنب»، آثار سوئی است که در نزد قریش نسبت به نبی مکرم بوده است؛ چه پیش از هجرت و چه پس از هجرت. پیغمبر اکرم، پیش از هجرت تمام بساط عقیدتی قریش را بر هم زد و با مبانی اعتقادی و بت پرستی آنها مبارزه کرد و بعد از هجرت نیز در غزوات متعدد شخصیت‌های برجسته قریش را به خاک مزلت انداخت. به همین جهت، قریش کینه سخت و آثار سوئی از این عملکرد نبی مکرم در دل داشتند؛ چه پیش از هجرت و چه پس از آن؛ همان‌گونه که در مورد حضرت موسی عليه السلام هم وقتی خدای عالم او را برای هدایت بنی اسرائیل و غبطیان مأمور می‌کند، می‌گوید: «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»؛ من نسبت به غبطیان احساس می‌کنم که ذنبی دارم.

ذنب، گناه نیست. حضرت موسی آن غبطی را که در حال تعدی و تجاوز و نیز محدودالدم بود، از ظلم دفع کرد و با این کار، نه تنها گناهی نکرد، بلکه به وظیفه بندگی و الهی‌اش عمل کرد. «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ»؛ یعنی آثار سوئی از این عملکرد من در اذهان بنی اسرائیل و غبطیان و فرعونیان است. «فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»؛ می‌ترسم این غبطیان به جهت این آثار سوء، مرا بکشند.

از این رو، در سوره فتح هم خدای عالم می‌فرماید: ای پیغمبر! آثار سوئی از عملکرد تو، چه پیش از هجرت و چه پس از هجرت در نزد مشرکان قریش بود و از این کار شما، قریش در دل کینه داشته و تصمیم گرفته بودند مادامی که انتقام نگیرند، از جا نشینند؛ ولی ما با این فتحی که نصیب تو کردیم و شوکتی که با این فتح به تو عنایت کردیم، مشرکان قریش را از هرگونه

انتقام‌گیری، مایوس ساختیم و دیگر آن آثار سوئی که در نزد قریش نسبت به تو بود، خبری نیست و خدای عالم همه را پوشش داد. «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»؛ یعنی خدای متعال آثار سوئی را که پیش از هجرت و پس از هجرت در نزد قریش بود، از تو برطرف نمود (طباطبایی، ۱۳۸۶ ش، ج ۱۸، ص ۲۰۴؛ همو، ۱۳۷۳ ش، ج ۱۶، ص ۴۲۲؛ همو، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۲، ص ۲۱؛ سبحانی، بی تا، ج ۵، ص ۱۲۴).

بنابراین، «ذنب» و «غفران» در آیه، در معنای لغوی خود به کار رفته‌اند. «ذنب» در لغت، به معنای آثار شوم و تبعات عمل است و «غفران» نیز به معنای ستر و پوشاندن است. در نتیجه، معنای آیه، این خواهد بود: «ما به توفیح و گشایشی عنایت کردیم تا با آن، عواقب کار رسالت تو پوشش داده شود.»

نتیجه

ابن تیمیه که عصمت مطلق انبیا را قبول ندارد و در این مسئله فرقی بین نبی اکرم و سایر انبیا نمی‌گذارد، آیاتی از قرآن را در مورد حضرت آدم، نوح، ابراهیم، یونس، یوسف، داود، سلیمان علیهم‌السلام و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آورد و این پیامبران را با توجه به آیات مذکور، به پیروی از شیطان در کار وحی، فریب خوردن از شیطان، تقاضای نابجا، دروغ، یأس از خداوند، گمان و اعتقاد باطل، ستم و ظلم به خود، خطا و اشتباه و گناهکار بودن متهم می‌کند و عدم عصمت مطلق آنها را نتیجه می‌گیرد. در این مقاله، ضمن پرداختن به استدلال‌های قرآنی ابن تیمیه و نقد و ارزیابی آنها، و همچنین تفسیر صحیح آیات و رفع ابهامات و اشکالات و شاهد مثال‌های قرآنی، عصمت مطلق انبیا، به‌ویژه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اثبات می‌شود.

پیشنهاد می‌شود که پژوهشگران گرامی در تمامی آثار ابن تیمیه و از جمله تفاسیر او از آیات قرآن، به چند نکته توجه کنند: پیشینه فکری او، اینکه او به عقل و استدلال عقلی باور ندارد، بغض و کینه او به شیعیان، تالی فاسدهای زیاد سخنان او، نگاه او به ظواهر آیات و تفکر نکردن در باره آنها و موارد بسیار زیاد دیگر که با مراجعه به کتاب‌هایی که در رد ابن تیمیه نوشته شده، می‌توان به ضعیف بودن ادعاهای او پی برد.

منابع

۱. آلوسی، سید محمود، بی تا، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بی جا، دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م، الفتاوی الکبری، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیة.
۳. _____، ۱۲۸۲ق/۱۳۲۱ش، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة، بولاق (مصر)، مطبعة الکبری الأمیریة.
۴. _____، ۱۴۱۶ق، مجموع الفتاوی، مدینة، جمع ملک فهد.
۵. _____، ۱۳۷۶ش/۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م، الاستغاثة فی الرد علی البکری، بی جا، دار الوطن.
۶. _____، ۱۴۲۲ق، جامع الرسائل؛ رسالة التوبة، فصل رابعة، الطبعة الأولى، الرياض، دار العطاء.
۷. ابن قیم الجوزیة، محمد بن أبی بکر بن أبوبن سعد شمس الدین، بی تا، بدایع الفوائد، بیروت، دار الکتب العربی.
۸. _____، ۱۴۳۱ق، اجتماع الجيوش الاسلامیة علی حرب المعطلة والجهمیة، مجمع الفقه الإسلامی بجدة، سنة النشر.
۹. ابن قتیبة، بی تا، تأویل مشکل القرآن، المحقق: إبراهیم شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۱۰. بزدوی، محمد بن محمد، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م، اصول الدین، قاهرة، المكتبة الأزهریة للتراث.
۱۱. تفتازانی، مسعود بن عمر، ۱۴۲۹ق، شرح المقاصد، الطبعة الأولى، قم، منشورات الشریف الرضی.
۱۲. هیکل، محمد حسین، ۱۴۲۸ق، حیاة محمد، قم، المجمع العالمی لأهل البيت عليهم السلام.
۱۳. خمینی، روح الله الموسوی، ۱۳۷۲ش، صحیفه نور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی عليه السلام.
۱۴. سبحانی، جعفر، بی تا، مفاهیم القرآن، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۱۵. علم الهدی، علی بن حسین، ۱۳۶۷ش/۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، تنزیه الأنبياء والأئمة، دار الاضواء.
۱۶. _____، ۱۳۷۳ق، امالی المرتضی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة.
۱۷. عبدالغفار، محمد حسن، «شرح کتاب التوحید لابن خزیمة»، دروس صوتیة قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامیة، برگرفته از وبگاه: islamweb.net
۱۸. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، به کوشش: صدقی جمیل عطار،

بیروت، دار الفکر.

۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰ش، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: مترجمان، چاپ اول، تهران، انتشارات فراهانی.
۲۰. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۶ش، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۱. _____، ۱۳۷۳ش، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۲. شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۳. فیض کاشانی، محمدبن مرتضی، بی تا، المحجة البیضاء، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. فخر رازی، محمدبن عمر، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م، تفسیر کبیر، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۲۵. کانی، جواد نجفی، زمستان ۱۳۸۴ش، «ارتباط استغفار با عصمت انبیاء»، پژوهش دینی، ش ۱۲.
۲۶. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۷۵ش، الکافی (اصول)، چاپ سوم، قم، انتشارات اسوه.
۲۷. متقی، علی بن حسام الدین، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م، کنز العمال، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه وفا.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ش، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۳۰. هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۷۷ش، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، خانه خرد.